

بقلم: قمرشآت

دوازده سال در قاهره

ام کلثوم در
فستیوال آواز
پاریس شرکت
میکند

- ۵ -

بی‌مورد نیست گفته شود یکی از بانوان خواننده مصر که از حیث صدا و استعداد خداداد ممکنست بزودی جانشین این بانوی هنرمند بشود زن جوانی بنام «نجاه الصنيرة» میباشد که بدر بزرگ پدرش بنام «جواد حسنی» ایرانی بود و یکی از خطاطان هنرمند مصر بشمار میرفت که کتیبه‌های او شهرت بیمانندی در تمام کشورهای عربی داراست. این شادروان پاک سرشت در طول زندگی خود در مصر همواره به ایرانی بودنش افتخار مینمود و نامه‌ای که ایرانیان مقیم مصر بمناسبت تاجگذاری شاهنشاه فقید رضاشاه کبیر نوشته‌اند بخط وی بوده که هنگام تقدیم پیش از حد تصور جالب نظر ومورد تحسین اعلیحضرت فقید و الاحضرت ولایتعهد (شاهنشاه آریامهر) قرار گرفته و اکنون در کتابخانه سلطنتی موجود است.

بلبل الشرق بعد از کوکب الشرق

یا

عبدالوهاب بعد از ام کلثوم

تأثیر فرهنگ ایران و سخنوران
ایرانی در روحیه هنرمندان
مصری

از سرگذشت ستاره شرق یعنی بانو «ام کلثوم» که خود مصریها او را «کوکب الشرق» مینامند سخن بمیان آمده و گزارش احوالش تا اندازه‌ای تشریح شد. اکنون محض اینکه مقام این بانوی نامی که سزاوار است در شمار نوابغ محسوب گردد بر خوانندگان

«ام کلثوم» خواننده مشهور عرب در فستیوال آواز پاریس شرکت کرده است. ام کلثوم از طرف وزارت فرهنگ و هنر مصر مأموریت دارد که در این فستیوال آواز و موسیقی کشور خود را بحیثیان معرفی کند. ام کلثوم ۶۳ ساله سال‌های دراز با آوای گرم خود اعراب را محور و محدود ساخته است.



گفته میشود که بلیط کنسرت‌های ماهانه ام کلثوم معمولاً از یکسال قبل پیش‌فروش میشود. فستیوال پاریس بمناسبت شرکت خواننده مشهور شرق، مبلغ چهارده هزار لیره بوی میبپردازد که طبق دستور ام کلثوم صرف که بلبل عرب که در جنگ با اسرائیل صدمه دیده‌اند میشود

ام کلثوم خواننده معروف مصری



گرامی بیشتر روشن گردد شایسته بنظر رسید شرح مختصر حالی را که روزنامه کیهان درباره «ام کلثوم» باعکس وی در شماره ۷۱۸۱ مورخ ۲۶ تیرماه ۱۳۴۶ منتشر نموده است درج شود. و ضمناً خاطر نشان گردد:

«ام کلثوم» در حالی که شصت و سه سال مراحل عمر را میپیماید هنوز چنان روح جوانی دارد که میتواند با کمال دلچسپی و نشاط در «فستیوال جهانی پاریس» شرکت نماید و عاطفه نیکخواه و نوع پرستش بوی الهام کنه که تمامی مبلغ چهارده هزار لیره پاداشی که از این راه عایدش میگردد صرف کمک باسبب دیدگان جنگ اخیر اعراب و اسرائیل بنماید.

اینجاست که جادارد هر ایرانی هنردوست و خیرخواهی آرزو کند سرزمین او ایران که مهداول هنرهای عالم تمدن بشمار میرود، هنرمندانش مانند «ام کلثوم» دربرازندگی و هنر ساز و آوازیگانه زمان بشوند و در خیرخواهی و نوع پروری نیز ممتاز گردند. این را نیز ناگفته نباید گذاشت که هنرمندان قلمرو موسیقی و طرب در مصر منحصر به «ام کلثوم» نیست. تعداد افراد مبرز این طبقه بعدی زیاد است که میتوان حتی در بین دوشیزگان طبقه سوم آن دیار هنرمندان شایان توجهی سراغ گرفت.

«روزی به عمولطفی سرایدار عمارتی که محل سکنای محل ما بود گفتم برایمان کلفتی جهت پیشخدمتی و نظافت منزل پیدا کند، دو روز بعد در آپارتمان ما را زد و دوشیزه جوانی را با اسم «نادیه حسن» معرفی نمود و گفت: «نادیه» دختر آراسته و درستکار است که حاضر است همه روزه از ساعت هفت صبح تا ساعت پنج بعد از ظهر بخدمات شخصی شما و تکالیف لازمه منزل بغیر از آشپزی که خودش میکوبد سلیقه درستی در این کار ندارد صرف وقت کند. ما نیز چون آشپز لایقی بنام «عمورشوان» که ذکر خصوصیاتش بعدها خواهد آمد داشتیم گفتیم بسیار خوب نادیه را با این شرایط قبول میکنیم. ولی همینکه نادیه داخل آپارتمان شد و با نظر خریداری قیافه جالب او را با لباس آبرومند و مدرنی که در برداشت بر انداز نمودم تعجب کردم و با خود گفتم چطور ممکن است دختری با این آراستگی و قیافه منجمد و لباس شیک حاضر بکلفتی بشود، ولی او در همین حیص و بیص خود را بحمام رسانید و چند دقیقه بعد از حمام با تنمیر شکل به لباس یک کلفت بیرون آمد و بی درنگ سر گرم کار شد و مثل اینکه سالها با من بسر برده و از راه و رسم زندگی و سلیقه من باخبر بوده بکار پرداخت و تا ساعت پنج بعد از ظهر جز نیم ساعت که صرف ناهار کرد از پای ننشست. یک ربع به پنج باز خود را بحمام رسانید و درست سر ساعت پنج با همان قیافه شیک و آبرومند صبح با اندام آراسته کیف بدست مقابل من ایستاد و گفت: «ستی» بانوی من، اگر کارم را پسند کرده اید بمن اجازه دهید مرخص شوم و فردا مثل امروز بخدمت خود نزد شما ادامه دهم. گفتم بسیار خوب ولی حالا کجا میروی؟ گفت: برای قیام بشل دیگر که باید با این لباس (اشاره بلباس شیک خود نمود) انجام بدهم میروم.»

بعد از آن معلوم شد که «نادیه» خانم یکی از دوشیزگانی است که تازه قدم بمیدان هنرپیشگی گذارده و با پاداش ناچیزی در کاباره ها کار میکند و با عایدی مختصری که از کلفتی و هنرپیشگی بدست میآورد بمادر بیوه و دو برادر یتیم خود که در سن تحصیل هستند کمک مینماید.

ستارگانی از جنس لطیف

باری از ذکر این داستان ساده منظوم تنها همین بود که صحنه زندگی و معیشت عامه مردم را تا حدی نشان بدهم که خوانندگان بدانند کاربرد جامعه مصر مخصوصاً اگر متمرکز باشد و باعث بدنامی و سرشکستگی نشود عاری نیست و همه بویژه طبقه جوان از پسر و دختر میکوشند بهر نحوی بشود دست در کار باشند زیرا علاوه بر اینکه بی کاری ننگ است، آدم را از زندگی بازمیدارد و سرانجام بیچاره و بینوا میسازد و روی همین اصل است که مرد وزن در مصر همیشه برای تحصیل کار تلاش میکنند و به کار خود هر چه باشد اهمیت میدهند و همین عقیده و احساس است که روزی از دختری مانند «نادیه» بانوان بلند آوازه ای چون «ام کلثوم»، «اسماهان»، «هدی سلطان»، «لیلی مراد»، «تحیه کاریوکا»، «شادیه» و «هند رستم» ستارگانی برای شادی و طرب در زمره جنس لطیف پرورش میدهد. و یا از شیخ حمامه متشرع، هنرپیشه ای بنام «فاتن حمامه» در فن رقص بوجود میآورد. و یا بانویی مانند «سامیه جمال» پدید میآید که هنوز هم در اذهان هموطنان هنر دوست خاطراتی از نمایشات هنرمندانه اش که دوازده سال پیش در تهران داد انکاس دارد. چون رشته سخن با اینجا کشید و از هنرپیشگان جنس لطیف اشاره رفت سزاوار نمیدانم که از هنرپیشگان جنس متین در مصر صحبت نشود.

این طبقه نیز مانند خواهران و دختران خود از هیچ کاری که معیشت روزانه را شرافتمندانه تأمین نماید سر باز نمیزنند و روی نمیگردانند. همانطور که بانو «ام کلثوم» را بطور مثال در هنر خوانندگی از میان بانوان هنرمند آن دیار یاد نمودیم اینک جا دارد از «استاد محمد

استاد محمد عبدالوهاب

عبدالوهاب، یا «عبدالوهاب» نامی برده شود و از شخصیت این مرد نابغه که نیم قرن از عمر را پشت سر خود نهاده و از پیشه وری به هنرپیشگی راه یافته است چند کلمه سخن برود. «محمد عبدالوهاب» در آغاز پیشه وری ساده ای بوده و گاه گاه بظرافت طبع خود بی اینکه نظری به پاداش و تشویق داشته باشد اشعاری با آهنگ زنده و دلپذیر خود میسروده. رفته رفته از همین رهگذر در مرحله اول نزد طبقه خواص که او را بمجالس خصوصی خویش میبردند و بعد نزد توده مردم معروفیت می یابد و مانند همکار خود «ام کلثوم» نامی و بلند آوازه میشود تا بحدی که وی را در مقابل لقب «کوکب الشرق» که بام کلثوم داده اند به لقب «بلبل الشرق» میخوانند.



استاد عبدالوهاب

مقایسه ام کلثوم و عبدالوهاب

گرچه «عبدالوهاب» شاید از حیث موقیبت و شاید هم از لحاظ شهرت با ام کلثوم نرسد ولی انصافاً کم از او هم نیست و بلکه از جهاتی دیگر بر او برتری دارد و شاید بر او بچربد. زیرا بانو «ام کلثوم» خواننده است ولی عبدالوهاب هم خواننده و هم نوازنده است، یک چیز مهم دیگری که وی را برتر از ام کلثوم قرار داده است اینست که وی میتواند برای اشعار غنائی خود آهنگ بسازد و خود نیز بخواند و بدیگران هم بیاموزد، ولی با اینهمه با ام کلثوم، روی حس همکاری رقابت نمی‌ورزد و باو رشک و حسد نمیبرد.

عبدالوهاب خود را شاگرد مکتب «سید درویش» نامی که او هم مانند «درویش‌خان» خودمان از هنر سرشار خود هیچ طرفی نبسته و با گرسنگی و بینوائی بسر میبرده است، می‌شمارد و او و هنرمندان گذشته را همواره به نیکی یاد میکند و بسابقه رفتار نیک و کردار نیک همه‌جا در ردیف «ام کلثوم» قرار دارد و مانند او از پرداخت مالیات بردرآمد که از همه هنرمندان و هنرپیشگان دریافت می‌شود معاف است. آوازهای «عبدالوهاب» که شهرت آوازهای «ام کلثوم» را بخود گرفته نیز شنیدنی است و برخی از قطعاتی را که بشیوه تلقینی موزون بر نغمه‌های شیوای موسیقی سروده است و بقول مریدانش تأثیر اعجازانگیزی دارد ورد زبانها میشود.

عبدالوهاب و سعد زغلول

میگویند مبده اشتها عبدالوهاب بر هنرخوانندگی از روزی شروع شده است که وی در یکی از اماکن بیلاقی بیروت در لبنان شمری که مطلع آن «یا جارة الوادی طربت و سرنی» میباشد با لحن زنده و دل‌انگیز خود میخوانده، از قضا شادروان «سعد زغلول پاشا» قائد اعظم ملی مصر با دوستان خود در گوشه‌ای منزوی بوده این آواز را می‌شنود و بی‌اختیار رشته سخن را که پیرامون یکی از معضلات سیاسی و اجتماعی مصر بوده قطع میکند و از جای برمیخیزد و بسوی «عبدالوهاب» میرود و پیشانی او را میبوسد و شادباش میگوید و نزد وی می‌نشیند و عجب در اینست که در هنگامی که عکاس فرصت را برای گرفتن عکس از قائد ملی مصر مغتنم می‌شمارد بعکس میگوید عکس مرا با عبدالوهاب بگیر که نامی از من در روزگار بماند زیرا پیشه من سیاست است که با خودم خواهد مرد ولی صنعت «عبدالوهاب» هنر است که تا ابد زنده خواهد ماند.

«عبدالوهاب» دارای مزیت دیگری نیز هست که باید از نظر ما ایرانیها **عبدالوهاب و ایران** درخور تقدیر باشد و آن علاقه سرشار او بایران و فرهنگ ایران و شمرها و غزلسرایان این مرزوبوم است. گرچه زبان فارسی را نمیداند ولی شیفته شنیدن اشعار حافظ و سعدی با همان لهجه فارسی و ترجمه آنها به عربی است. بزرگترین شاهکاری که در خوانندگی از لحاظ دلبستگی بایران نشان داده و تا بحال از وی بیادگار مانده، همان ابیات آبدار و اشعار دربار «مهیار دپلمی» است که بیاد بود و صلت همایون دوخاندان سلطنتی ایران و مصر در قاهره خواننده و با لحن خود دلها را بی‌اختیار بسوی خود می‌کشد و شنونده را رغم اراده خودش مفتون مقام شاهنشاهی ایران، مخصوصاً عظمت دربار انوشیروان قرار میدهد، بویژه هنگامی که میگوید:

و ابی کسری علا ایوانه
قد ورثت المجد من خیر أب
و ضممت الفخر من اطرافه
این فی الناس اب مثل ابی
و قیست الدین من خیر نبی
سودد الفرس و دین العرب

در اینجا میخواهم چون مناسبت شیرینی پیش آمده قبل از اینکه مطلب فراموش شود این سرگذشت لطیف و دلپذیر را که از «عبدالوهاب» بخاطر دارم در این یادداشتهای ساده بازگو کنم. یاد دارم که در سفارت کبرای شاهنشاهی ایران در قاهره شبی بمناسبت یادبود ولادت مسعود شاهنشاه آریامهر جشن باشکوهی

عبدالوهاب و بانویش
در سفارت شاهنشاهی
ایران

برپا گردیده بود و بیشتر بزرگان و ارکان دولت و امنای مملکت و رجال نامی مصر با بانوانشان حضور داشتند. یکی از حضاران همین آقای «محمد عبدالوهاب» خواننده نامی مصر و بانوی رعنا و زیبای او خانم «نهله القدسی» بود، اینجا بود که دیدم «استاد نشأت» به «استاد عبدالوهاب» نزدیک شد و گفت خیلی مناسب است حال که بزم ما را با حضور خود آراسته‌اید شعر «مهیاری» را دربارهٔ مفاخرتش بایران و تجلیل از عظمت ایران که بیست سال پیش خوانده‌اید بار دیگر بخوانی و بزم ما را فردوس گردانی.

«استاد عبدالوهاب» تبسم کنان گفت: از این حسن نیت و قدردانی متشکرم ولی زکام شدیدی که چند روز است مانع فعالیت من در خوانندگی و نوازندگی شده بر من عارض گردیده است لذا از شما و همه آقایان و بانوانی که شرف حضور در این جشن باشکوه یافته‌اند معذرت میخواهم.

نکنهٔ جالب توجه این بود که متوجه شدم خانم «نهله» در اثنای گفتگوی همسرش با تبسم خیلی دل‌انگیزی که بر چهرهٔ جذاب خود داشت بحر فها گوش میداد و چون پی برد که من همسر «استاد نشأت» هستم با قیافهٔ بسیار جالبی که آثار محبت و دل بستگی از آن هویدا بود با لهجهٔ هر چه تصور شود شیرین بزبان فارسی گفت: خانم نشأت من فارسی را درست نمیتوانم حرف بزنم ولی خوب میفهمم. من از این مهربانی و خون گرمی بیش از انتظار خرسند شدم. گفتم: به به، خانم، ماشاءالله شما علاوه بر جمال و زیبایی و این سلیقهٔ کم نظیر در اختیار رنگ و طرز لباس، با این فارسی گوئی مرا بیشتر بخودتان جلب کردید، بفرمائید فارسی را کجا یاد گرفتید. گفت: خانم، فارسی را در تهران پایتخت زیبا و با عظمت کشور شما آموختم و با خانواده‌های بزرگ و بانوان شیک‌پوش درجهٔ اول ایرانی دوستی و آشنائی داشتم، اینجا باو دست دادم و بامید دیدار گفتم و بعد پذیرائی از سایر مهمانان از او جدا شدم، و دور از نزاکت و ادب دیدم که از او بپرسم: شما کی و بچه مناسبت در تهران بسر میبردید.

بعدها معلوم شد خانم «نهله» پیش از ازدواج با «عبدالوهاب» همسر عبدالمنعم رفاعی، نخستین سفیر کشور اردن هاشمی در تهران بوده و در موقع خود از حیث جمال و کمال در

۱ - ترجمه:

کجاست پدری چون پدر من
و کیش و آئین را از نیکوترین پیغمبری دریافتم
از هر دو جهت فراچنگ آوردم

پدرم همان کسری است که قصرش رفیع است
شرف و بزرگواری از نیکو پدری بارش بردم
و فخر و مباهات را که عظمت ایران و دین عرب باشد

محافل دیپلماسی برازنده و فوق‌العاده سرشناس و متشخص بوده است .
چند سال بعد که با آقای «عبدالمنعم» سوء تفاهمی رخ نموده از وی جدا گردید و بالاخره
بر اثر تعلق خاطری که بعبد الوهاب در عالم هنر ساز و آواز پیدا کرد بوی مهر و وزید و همسر او شد
و عنوان زن عبدالوهاب را بخود گرفت .

چون خیال میکنم بلکه یقین دارم که رشته سخن بیش از آنچه لازم
باشد در این زمینه بطول کشید لذا با تذکراتی نکته که مصرع همچنانکه
غیر از بانو « ام کلثوم » بانوان نامدار دیگری در عالم هنر داشته و
دارد نیز علاوه بر « عبدالوهاب » از وجود مردان هنرمند دیگری

فریدالاطرش عمر شریف

بر خوردار است که «فریدالاطرش» برادر اسماهان،
که سرگذشت غم‌انگیزش در شماره پیش گذشت ، و
«عمر شریف» همسر هنرمند فاتن حمامه ، که بمقام
مشهورترین هنرپیشگان عالم سینمای امریکا بشمار
میرود و نامش موجب رواج و فروش سرسام آور
فیلمهای کمپانیهای مختلف امریکاست در رأس آنها
قرار دارند .



فریدالاطرش

توضیحی به اجمال در احوال مهیار دیلمی

چون سخن از مهیار ، و شعر و غنای او
و جنبه ملی و ایران دوستی او بمیان آمد شایسته است
شرح مختصری که از استاد نشأت در باره این
ایرانی غیور شنیدم بعرض خواننده عزیز برسانم :
« مهیار در بین شعرای ایرانی که بزبان عربی
احاطه کامل داشته و در شعر و ادب سرآمد زمان خود
بوده اند مزایای بسیاری دارا بوده و شخصیت او
بقدری در این زمینه بزرگ است که - تذکره نویسان
مخصوصاً «ابن خلکان» و «باخرزی» در تعریفش

چیزی فروگذار نکرده اند تا بحدی که مینویسند در شعر و شاعری یگانگه عصر خود بوده . او را در
وسعت اطلاع بزبان و فرهنگ عرب میستایند و میگویند در آغاز زردشتی مذهب بود پس از ورود به بغداد
و ارتباط نزدیک با «سید رضی» که ادیب بیمانند عصر خود بوده بشرف اسلام نائل آمده و
مذهب تشیع را که «سید رضی» از پیشوایان آن بوده است پذیرفته و در باره بزرگان دین
خاصه «علی بن ابی طالب علیه السلام» مدایح سرشاری سروده و در شعر خود پاره‌ای از اصحاب
را که بعقیده او حق علی را در خلافت مراعات ننموده اند مورد نکوهش قرار داده ، لذا مخالفین
او از جمله «ابن جوزی» وی را سرزنش کرده میگویند : مهیار که از آئین زردشت به مذهب
روافض گرویده حالش حال کسی است که از یک گوشه دوزخ بگوشه دیگر منتقل گردد . ولی
او اهمیتی باین سخنان نمیداد و همچنان برای تبلیغ مقاصد خود در مدح بزرگان دین از

یکسو و تعریف و توصیف ایران کهن و سوابق دیرینه پرافتخارش از سوی دیگر فعالیت مینمود و خود را به نام و عنوان تشیع که مرادف با ایران دوستی است مشهور میکرد، و چون زیبا پسندی و عشق بطبیعت از خصائص و صفات «مهیاری» بوده لذا در دیوان بزرگش که در چهار مجلد در قاهره به چاپ رسیده است، قصایدی در موضوع جشن نوروز و جشن مهر جان (مهرگان) خیلی به چشم میخورد. او در بین جوانان عهد خود بتحمل و آراستگی در لباس بقدری معروفیت پیدا کرده بود که جوانان بغداد غالباً سبک او را در اختیار رنگ یا طرح لباس و حتی موی سر تقلید مینمودند.

از استاد نشأت سؤال کردم: انگیزه سرودن این اشعار که توسط «عبدالوهاب» خوانده شده چه بوده است؟ گفتند:

در روزگاری که مهیار در بغداد بسر میبرد حسن تعصب شدیدی در برخی از عرب مآبهای آن دوره حکمفرما بود. اتفاقاً شبی «مهیاری» در بزم یکی از بزرگان بغداد حضور یافته بود، دختر میزبان که «ریحانه» نام داشت وی را در آنجا دید و تعلق خاطری با او پیدا کرد و گفت: الحق که این جوان از هر حیث آراسته است ولی افسوس که حسب و نسب معلومی ندارد. چند روز بعد که مهیار گفتار آن دوشیزه را بواسطه کسانی که به آن خانواده بستگی داشتند شنید عبرت ملی او بهیجان آمد و اشعاری که قسمتی از ترجمه فارسی آن بشرح زیر است (وقسمتی را هم در بالا ذکر کردم) بعربی سرود:

«دوشیزه زیبایی کمال و جمال را پسندید ولی از حسب و نسبم جو یا شد. گمان مبر که حسب یا نسبی مرا پست نماید. و بدان که من از کسانی هستم که حسب و نسبشان تورا خرسند میگرداند. قوم من بروز کارفرما نروائی نمودند و رواق پادشاهی خود را روی ستارگان برپا ساختند.» الی آخر.

بالاخره مهیار شاید یگانه شاعر ایرانی نژاد اصیلی باشد که از شعر خود یادگارهای ملی جالب و بیمانندی بزبان عربی بر جای گذارد. کنیه مهیار «ابوالحسن» یا «ابوالحسین» و نام پدرش «مرزویه» و از مردم فارس بوده و در سال ۴۲۸ هجری قمری در بغداد چشم از جهان فرو بسته است.

(چون نامی مهیار مانند طبع پسندیده اش جالب خواطر خردمندان است، ما نام فرزند ارشد خود را مهیار گذارده ایم و مهیار نشأت اکنون در اروپا تحصیل می کند.)

ناتمام